



قتل مادر و دختر به خاطر سوء تفاهم

سمانه مهریانی

تیش

با حمید در محل کار آشنا شدم. خیلی زود رابطه همکاری ما به رابطه دوستانه تبدیل شد و کم کم صمیمیت ما به خانواده‌هایمان کشیده شد و رفت و آمد من و همسر به خانه آنها جزئی از برنامه هفتگی ما شد. اوایل همه چیز عالی بود و همه ما از این آشنایی خوشحال بودیم. هر هفته دور هم جمع می‌شدیم و بیشتر وقت‌مان به تفریح و گفت‌وگو و بازی و بساط جوجه کباب می‌گذشت.

نمی‌دانستم باید چه کاری انجام بدهم. به خودم که آمدم پیکر بی‌جان مرجان را در برابر خود دیدم. خواستم خانه را ترک کنم که زنگ در به صدا درآمد.

از بخت بد من، دختر مرجان و حمید، همان لحظه از مدرسه رسیده بود. نمی‌توانستم او را پشت در نگه دارم، چون توجه همسایه‌ها جلب می‌شد و از طرفی مرا می‌شناخت و به راحتی قضیه قتل مرجان به دست من لو می‌رفت. مجبور شدم به تصمیمات اشتباه خود ادامه دهم. در راباز کردم و کودک را به درون خانه کشاندم و دخترک بی‌گناه بی‌خبر از همه جا را خفه کردم. برای از بین بردن آثار جنایت، خانه را آتش زدم و خارج شدم، ولی ترسیدم با توجه به پذیرایی مرجان از من نشانه و علامتی از حضور من آنجا مانده باشد به همین دلیل همان دور و بر ماندم و با حضور نیروهای آتش‌نشانی به بهانه کمک، همراه آنها وارد خانه شدم و همان‌طور که آنها بعد از خاموش کردن آتش مشغول بررسی اجساد بودند خواستم باقیمانده میوه روی میز را بردارم که یکی از ماموران متوجه من شد و دستگیرم کرد. به راحتی به خاطر یک سوء تفاهم، زندگی دو نفر را گرفتم و زندگی مشترک خود و حمید را نابود کردم.

بروم و این احساس را که در وجود هر دوی ما وجود داشت بدون ترس و ملاحظه با او درمیان بگذارم و خیال هر دوی ما را از متقابل بودنش راحت کنم. یک روز که از تنهایی مرجان مطمئن بودم و می‌دانستم حمید در خانه نیست، راهی منزل آنها شدم. در زدم و مرجان در را برایم باز کرد و با این‌که از دیدن من در آن ساعت روز متعجب شده بود، مرا به درون خانه دعوت کرد.

چند دقیقه‌ای که از حضورم گذشت مرجان برای پذیرایی میوه آورد و من هنوز میوه را تمام نکرده، خواستم به او نزدیک تر شوم که عصبانی شد و شروع به داد و فریاد کرد و خواست که سریع آنجا را ترک کنم. باورم نمی‌شد دچار سوء تفاهم شده‌ام. به شدت احساس ناکامی و شرمندگی می‌کردم و از طرفی از ترس این‌که مرجان قضیه امروز را به گوش حمید برساند، نمی‌توانستم همین‌طوری خانه‌اش را ترک کنم. چاره‌ای نداشتم. سرخورده و مستأصل مانده بودم و

همه چیز عادی به نظر می‌رسید تا این‌که به تدریج احساس من نسبت به این رابطه عوض شد. کشش و علاقه من برای رسیدن به روز دورهمی رنگ و بوی دیگری به خود گرفت و یکی از علت‌های اصلی آن شاید نوع پوشش و برخورد صمیمانه همسر حمید بود که به شدت فکر مرا درگیر خود کرده بود و یک لحظه هم مرا به حال خود رها نمی‌کرد.

رفتار مرجان با این نوع پوشش و برخورد بسیار صمیمانه در برابر چشمان همسرش و همسر مرا برای من چراغ سبزی واضح برای ارتباطی پنهانی بود. مدام در ذهنم تمام لحظات بودن کنار مرجان و رفتارهای دوستانه و نوع پوشش راحت او را مرور می‌کردم و به نتیجه‌ای جز این‌که او نیز مایل به ارتباط پنهانی با من است، نمی‌رسیدم. هر بار که او را می‌دیدم این آتش شعله ورت می‌شد و فکر رسیدن به لحظه دیدار پنهانی با مرجان هر بار بیشتر از قبل ذهنم را پر می‌کرد. سرانجام این توجه به درجه‌ای از وابستگی و اشتیاق رسید که تصمیم گرفتم به دیدارش



وقتی فهمیدم نظرم

درباره زن دوستم

اشتباه بوده

وارد مسیری شدم

که زندگی‌ام را برای

همیشه سیاه کرد



نظریه کارشناس

- حفظ پوشش مناسب و شوئونات اخلاقی و مذهبی در روابط خانوادگی از جمله عوامل کنترل‌کننده ذهن‌های بیماری است که از خودکنترلی کمی برخوردارند.
- در شرایط کنونی جامعه باید در مورد دعوت افراد به حریم خصوصی و خانوادگی حساس باشیم و بدون شناخت کافی به راحتی با اطرافیان روابط صمیمانه برقرار نکنیم.
- به یاد داشته باشیم بسیاری از پیام‌هایی که بین ما و سایر افراد رد و بدل می‌شود به صورت غیرکلامی است و در بسیاری مواقع ما بدون این‌که کلامی به

زبان بیاوریم با نوع پوشش و رفتار خود به انتقال پیام به مخاطب خود می‌پردازیم. در پرونده مطرح شده نیز مقتوله بدون قصد و نیتی خاص و تنها براساس فرهنگ خانوادگی خود رفتار می‌کرد، بدون آن‌که بداند پیام غیرکلامی منفی را در مورد شخصیت و احساسات خود در برابر یک فرد بیمار و منحرف به نمایش می‌گذارد. سوء تفاهمی که به قیمت جان خود و فرزندش تمام شد.

حتی اگر فردی مذهبی نیستیم حداقل به اخلاقیات پایبند باشیم و وقتی کسی ما را در حلقه دوستان و نزدیکان خود وارد کرد و مورد اعتماد و اطمینان او قرار گرفتیم به این اعتماد خیانت نکنیم و به خانواده او مانند خانواده خود نگاه کنیم نه شکاری برای هوسرانی و هوسبازی.